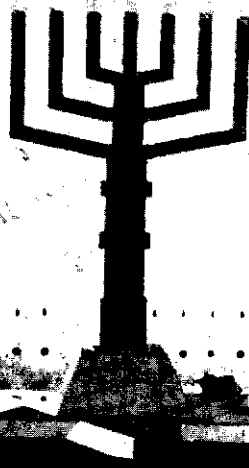


ادبیات صهیونیستی مسیحی

مجتبی حبیبی



از دو دهه گذشته که تقریباً فراماسونری، رسوایی به بار آورد (در اواخر دهه هفتاد در ایتالیا)، آنها مجبور شدند فیلمی بسازند با نام «بورژوازی کوچک کوچک». به نحوی تشویق شدند که کتابهایی هم چاپ کنند؛ و حدود پنج - شش هزار عنوان، کتاب چاپ کردند. در همین کتاب، ردپای فیلمهای «چشمان کاملاً بسته»، «مجمعه‌ها» «مردی که می‌خواست سلطان باشد»، «ایندیا ناجوتر»، «دروازه نهم»، «ماتریکس»، «آخرین وسوسه مسیح»، «هوش مصنوعی» و بسیاری از فیلمهای این سنخ را می‌بینیم. عده‌ای از نویسنده‌ها مدعی شده‌اند که کتاب آقای «دن بران» از روی کتاب آنها نوشته شده است. در اینجا باید مشخص کنیم که در این میان، چه کسی از چنین آثاری سود می‌برده که به این بحث دامن می‌زده است؟! آیا فرقه خاصی برای خواسته‌های استعماری خود از عنوان دین استفاده می‌کند تا به نیات خود برسد؟

باید تأکید کنم که تمام فیلمهایی که اسم بردید، یک نقطه مشترک دارند و آن به اصطلاح «حقیقت‌یابی» است و یا می‌خواهند چنین تظاهر کنند. در فیلم «ماتریکس» که یک اثر تخیلی است نیز این موضوع را می‌بینیم که شخصیتها در پی یافتن حقیقت هستند. این حقیقت چیست؟! البته این حقیقتی که اینها مطرح می‌کنند، اگر دقیق‌تر به آن نگاه کنید، می‌بینید در آن به نوعی، مسائل را به گنگی می‌کشانند. انسان، ذاتا حقیقت‌جو است. حقیقت‌جویی، بخشی از وجود انسان است. اما بعضی افراد سعی می‌کنند مسائل دروغین را تحت نام حقیقت، با بزرگ کردن بیش از حد و بازگو کردن مکرر، ارائه کنند. این مسئله را حتی در اسامی فرق و فعالیت‌های آنان هم می‌بینیم. مثلاً ترجمه فراماسونری در فارسی «فراموشخانه» است. چرا می‌خواهند فراموش کنند، چه چیزی را می‌خواهند از یاد ببرند، چه چیزی را باید فراموش کنند، تا به حقیقتی که می‌خواهند برسد؟! آنها که هستند؟ همانان که تحت نام فرق و گروه‌ها سعی می‌کنند در میان انسانها رخنه کنند؟

کتاب راز داوینچی در اولین چاپ خود چهل میلیون نسخه فروش داشته و همزمان نیز به زبان فارسی، برگردانده شده؛ و این، نمونه قابل تأملی از این گونه آثار است. اینجا هم چاپ ششم اثر را من پشت وینترین کتاب‌فروشی‌ها دیده‌ام. در نظر بگیریم که در رمانها، فیلمهای سینمایی و تئاتر و ... تولید شده، در باب این موضوع نیز از زوایای مختلفی به آن پرداخته‌اند. می‌خواهیم به جنبه‌های گیرایی اثر بپردازیم. در سازمان ملل، اتاقی درست کرده‌اند به اسم اتاق ادیان؛ که در آن، همه دینها را به نوعی، یکسان کرده‌اند. همه می‌توانند توی آن سالن، عبادت کنند. در واقع، مرزها را شکسته‌اند آنها می‌خواهند ملتها را به کجا رسانند؟ گردانندگان این سازمانها می‌خواهند ملتها را به کجا برسانند؟

اتاق ادیان، شاید بهترین توصیف برای این مسئله و اصل مهم است که ادیان الهی، مشترکات، تفاهمها و یگانگیهای زیادی دارند و تضادهای آنها بسیار کمتر است. اما در مورد کتاب «راز داوینچی» باید گفت که آن اثر، درصد تأیید یک دین خاص نیست، بلکه در پی ضربه زدن به ایمان است. ایمانی که در تمام ادیان به یک شکل خاص وجود دارد. در واقع، نویسندگان این قبیل آثار، خواهان ضربه زدن به پایه‌های ایمانی و باورهای ملتها هستند. افرادی می‌خواهند در دایره هنر به انسانهای بیداری که به مسائل خویش آگاه‌اند، ضربه بزنند و آنها را در افکاری غوطه‌ور کنند که خالی از حقیقت است. به جرئت می‌توان گفت: آغاز این کتاب، اگرچه قصد پیوند خوردن به تاریخ را دارد و با مراجعه به کنستانتین (شاه وقت بیزانس) به تاریخ پیوند می‌خورد، ولی با سوء استفاده از تاریخ، می‌خواهد نکته‌ای را مطرح کند که هیچ ربطی به واقعیت‌های گذشته و حال مسیحیت ندارد؛ مسئله مهمی که به راحتی نمی‌توانیم از آن بگذریم.

باید علت را جویا شد، که چرا سینما و ادبیات را وارد چنین عرصه‌ای می‌کنند؟ آیا دستهایی در پس این قضایا هستند؟ یا این اتفاقات را باید در دایره آزادی بیان، تفسیر کرد؟!



پس برای احاطه داشتن بر امروز، باید گذشته را تغییر داد.

در رمان، می بینیم که یکی مرد جنگی به از صد هزار. در واقع با بزرگنمایی بعضی افراد، سعی در تحریف تاریخ و واقعیت دارند. می خواهند بگویند پایداری جهان، بستگی به ما دارد و به اختیار و رأی ما و جزئی از ما است. در این رابطه توضیح می دهید؟

آنها با بزرگنمایی بیش از حد آنچه که هستند، ترس از خودشان را در دل مخالفان ایجاد می کنند. اگر بخواهیم قضیه را بازتر کنیم، باید به نوع برخورد سینمای آمریکا با صهیونیسم بپردازیم. آیا باید بپذیریم که آمریکا یک کشور مستقل است و سینمای مستقل خود را دارد، و در آن، به هنر، حقیقت و همه مسائل می پردازد؟ یا اینکه بپذیریم که صهیونیسم بر سینما و هنر آمریکا حاکمیت دارد؟

به همین شکل که ما اینک شاهدیم که برخی کشورها سعی در تحریف و تفسیر تاریخ، به شکل دلخواه خویش دارند. (چنان که یکی از کشورهای همسایه تأکید دارد که شاه عباس صفوی، سلطان خودش بوده و نه ایران؛ و از آنجا در پی هویت یابی برای خویش است.) اگر صهیونیسم بر آن حاکم است، این سؤال پیش می آید که چرا چنین قدرتی دارد؟

فراموش نکنیم که سینمای آمریکا، ملی نیست، بلکه یک سینمای به اصطلاح جهانی است.

یعنی از طریق سینما، در کشورها و فرهنگ ملل دیگر، رسوخ می کند و فرهنگ خاص خود را به آنان انتقال می دهد. چنان که اشاره شد، دست به تاریخ سازی می زند تا حکومت کنند. اگر این تاریخ سازی را بپذیریم، به دام آنان گرفتار شده ایم. اگر نپذیریم و باز در مورد آن بحث کنیم و وقت بگذرانیم، یعنی به نوعی وارد بازی آنان شده ایم. باید ببینیم ریشه این مسئله در کجاست، و چه سیاستها و اهدافی را دنبال می کنند. باید ببینیم چرا «راز داوینچی» نوشته شده و چرا این فیلم، ساخته شده است؟ نمی توانیم به یک صفحه یا فصل خاص از

اینجا مسئله یک دین نیست. بلکه قصد دارند حق طلبی را به بازی بگیرند. چون حق طلبی و ایمان، انسان را به سوی نیکی و پاکی هدایت می کند. اینها اهداف دیگری دارند که ما، در فیلم یا کتاب «راز داوینچی» نیز مشخص می بینیم. در اینجا کار از نوعی جلوه فراماسونری یا صهیونیستی شروع می شود؛ و در چنین جلوه های نیز تمام می شود. در داستان می بینیم که «پروفیسور تاریخ» کشته می شود. در طول داستان و به خصوص در پایان آن روی سینه او ستاره پنج پر داوودی را می بینیم. چنان که در خاتمه، وقتی قهرمانان داستان به مقبره ساختگی مریم مجدلیه می رسند، کلید ورود به آنجا، ستاره داوود است. یعنی کسی که حقیقت را ارائه می کند، جزو صهیونیسم نیست. کسانی که در اینجا به عنوان حقیقت یاب مطرح می شوند و کسانی که قصد دارند حقیقت را فاش نکنند، چه کسانی هستند؟

حضور فرقه های وابسته به صهیونیسم یا فراماسونری را در جای جای اثر می توانیم ببینیم. بزرگنمایی خاص آن را می بینیم. پلیسی که در داستان مطرح می شود به عنوان کارآگاه خاص این جریان، خودش را در دام آنها می بیند. گاهی چنان در بین آنهاست که مخاطب تصور می کند یکی از آنهاست. فراماسونری یا صهیونیسم، با چنان قدرتی مطرح می شود که گویی هیچ چیزی خارج از اراده آنها نیست. اینجا اصلاً مسیحیت، مطرح نیست. هیچ یک از دیگر دینها نیز مطرح نیستند. بلکه صهیونیسم است که خودش را نشان می دهد، و این به نوعی، انعکاس حقایق و حرکت هایی است که در سینمای آمریکایی و سینمای صهیونیستی حاکم بر هالیوود می بینیم.

می گویند برای دستیابی به حقیقت در امروز، باید گذشته را به نحو دلخواه بازسازی کرد. مفهومی که نویسنده صهیونیستی «جورج اورول» مطرح می کند.

این یک تفسیر صهیونیستی است؟

نه. یک تفسیر تاریخی است. یعنی هر گروهی یا هر صاحب قدرتی، اگر بخواهد بر امروز احاطه داشته باشد، باید گذشته را در اختیار خود بگیرد.

در «راز داوینچی» به مسئله دو جنسیتی بودن داوینچی اشاره می‌شود، و به اینکه، اثرات این دو جنسیتی در تابلوهای او و آثار اختراعی اش هم، نمود دارد و منجلی است. اخیراً اسرائیلیها اعلام کرده‌اند که به افراد دو جنسیتی با تابعان فرقه‌های ضد دینی، تسهیلاتی می‌دهیم که از ترکیه به آمریکا یا کشورهای اروپایی بروند. این موارد را در یک راستا می‌بینید؟ با این تأکید، پردازیم به اهدافی که صهیونیسم از مطرح شدن این مسائل دارد.

اگر افرادی بخواهند چهره مطرحی را از جایگاه خود پایین بکشند، به او، انگهائی را می‌چسبانند. به گونه‌ای که برای مخاطب، قابل پذیرش باشد. خواننده کتاب، مسیحی است؛ و نویسنده از طریق داوینچی، مسیحیت او را زیر سؤال می‌برد. نگاه خواننده منفی می‌شود و در مقابل داوینچی، جبهه می‌گیرد. تا قبل از این، داوینچی برای خواننده؛ فردی هنرمند محسوب می‌شده؛ همان‌طور که اغلب آثار او را در کلیساها و اماکن عمومی می‌بینیم. کلیسا با این هنرمند، در تضاد نیست. اما با سوء استفاده از آن نقطه خاص، مسئله را بزرگنمایی می‌کنند و به تاریخ‌سازی دست می‌زنند. سؤالی که پیش می‌آید این است که مسیحیت، چه ربطی به صهیونیسم و دیر صهیون دارد؟ شوالیه‌ها چه کسانی هستند؟

در کتاب «تاریخ یهود، آیین یهود»، اثر اسرائیل ناهاک نیز برخورد نویسنده را با مسیحیت می‌بینیم. کسی که این کتاب را نوشته، یک اسرائیلی است که مستقیماً به ادیان الهی و به ویژه به حضرت مسیح، توهین می‌کند. در راز داوینچی نیز چنین موردی را می‌بینیم. این تحرکات از کجا نشئت می‌گیرد؟ توهین به ادیان و حضرت مسیح در سالهای اخیر، توسط آثار هنری صورت می‌گیرد. در این برهه خاص، که توهین به ادیان الهی در دنیا جنجال بر پا کرده است، چاپ چنین کتابی در ایران که برای ادیان الهی حرمت و احترام قائل می‌شود، تعجب برانگیز است. البته در عین حال باید بگویم: بنده با حضور چنین کتابهایی در صحنه، مخالفتی ندارم؛ و معتقدم می‌تواند حتی آنانی را که کاملاً به موضوع اشراف ندارند؛ به حرکت و تحقیق وا دارد.

در این اثر، نویسنده به نام داوینچی یا کس دیگر، حرف نمی‌زند، بلکه مستقیماً حرف خود را می‌زند. و آن نیز نه به شکل داستان، که به شکل مستقیم است. و مستقیماً ما این کتاب را نیز در ایران دیدیم.

حضرت مسیح، وقتی رباخواران را در هیکل می‌بیند، بساط آنان را برهم می‌ریزد و می‌گوید: دست بردارید. اینجا عبادتگاه است، نه جای رباخواری.

دقیقاً نکته اینجاست. حضرت مسیح، با رباخواری چنین برخورد می‌کند؛ و در جایی دیگر با منش و رفتار یک روسپی به مبارزه برمی‌خیزد؛ و به زبان ساده‌تر با

این اثر، تکیه کنیم. بلکه باید کلیت آن، مورد سؤال قرار گیرد. در فیلمهایی مثل «آخرین وسوسه‌های مسیح» یا «مصائب مسیح» که در گذشته از زندگی حضرت عیسی ساخته شده، موارد خاصی مطرح شده که از زیر چشم بیننده می‌گریزد. ولی کسی که با دید مفسرانه و دقیق فیلم را ببیند، متوجه می‌شود که در جایی از «یهودا»، که در تاریخ مسیحیت به عنوان خائن مطرح است، اعاده حیثیت می‌شود، و او به عنوان چهره مبارز مطرح می‌شود. از او به عنوان مبارز ملی یاد می‌شود. در جایی دیگر، مردم را به عنوان کسانی معرفی می‌کنند که مخالف حضور مسیح هستند و از یک برتر وحشی که زندگی آنها را تاراج می‌کند حمایت می‌کنند در واقع از رهبر وحشی حمایت می‌کنند و از مسیح، رو بر می‌گردانند. چه کسانی سازندگان این جریان هستند؟ در اصل و در تاریخ و واقعیت، می‌بینیم که صهیونیستها دست به این کار می‌زنند.

جیمی کارتر بعد از اولین دوره ریاست جمهوری خود، بارها اعلام کرده: متأسفم که نمی‌توانیم علیه صهیونیسم صحبت کنیم.

«هنری فورد» هم، زمانی علیه صهیونیستها صحبت کرد و بعد مجبور شد عذرخواهی کند. فکر نمی‌کنید به همین جهت، کلیسا ملاحظه کاری و احتیاط می‌کند؟ فکر نمی‌کنم این‌طور باشد. آزادی بیان، آزادی نمایش و بحث آزادی در هنر به گونه‌ای مطرح می‌شود که بن‌بست‌های قانونی را برای کلیسا پدید می‌آورد. ملاحظاتی وجود ندارد. کلیسا یا هر ارگان و گروهی که بخواهد وارد این نوع بحثها شود، به بن‌بست برمی‌خورد. فکر می‌کنم سکوت کلیسا به همین علت است؛ و فکر نمی‌کنم که حرف کارتر در مورد صهیونیسم و آزاد گذاشتن آنها، درست بوده باشد. به هر حال، باید این را بدانیم که سیاست کلی آمریکا و صهیونیسم، یک سیاست واحد است. در واقع، چهره‌ها عوض می‌شوند، اما سیاست، همان سیاست قبلی است. امروز هم، کارتر اگرچه رئیس جمهور نیست، ولی جزء هیئت حاکمه آمریکاست. سیاست آن دوره اقتضا می‌کرد و او را وامی‌داشت که چنان سخنی بگوید.

صهیونیستها، رادیویی را تعبیه و طراحی می‌کنند که به آنها تعدی و توهین کنند، تا از این فرصت به نفع خود بهره بگیرند و بگویند: «بینید ما در چه موضع مظلومیتی واقع شده‌ایم!» این، برای آنها تبلیغ می‌شود. کارتر هم وقتی بر آریکه قدرت بود، چنین حرفی را نزد وقتی از قدرت، دورتر شد این حرف را زد تا از صحبت او بهره سیاسی بگیرند.

در زمان، مبحثی را می‌بینیم که جای سؤال دارد. آیا داوینچی که یکی از مشاهیر هنر مسیحی است، آثارش مورد تأیید کلیسا قرار دارد، یا آنها او را تکذیب می‌کنند؟!



زشتیها به مقابله برمی خیزد. در جایی دیگر و به شکلی دیگر، آن رباخوار با مطرح کردن یک روسپی به عنوان فردی که ادامه دهنده راه مسیح است، به مقابله با حقیقت می پردازد. و چه زیرکانه، از کار داوینچی برای اسطوره ساختن آن زن و زیر سؤال بردن دین، سوء استفاده می کند. از طریق زیر سؤال بردن دین با چهره آن زن، چنین اثری را پدید می آورد؛ و حتی آن زن را برتر از اصل دین و به عنوان ستون دین مطرح می کند. در اینجا حضرت مریم و حضرت مسیح را نمی بینیم. بلکه فردی بدلی مثل مریم مجدلیه را می بینیم که به عنوان همه کاره آیین مسیحیت مطرح می شود.

چه کسی می تواند تا این حد به یک دین، توهین کند؟ جز آنکه سیاست خاص ضربه زدن به اصلیت دین و باورهای مردم را در ذهن داشته باشد. شاید هم نویسنده (داستان نویسی) به نوعی خواسته این مسئله را مطرح کند که صهیونیسم در پی ریشه کن کردن و از بین بردن مسیحیت است. اما من به این مسئله نمی توانم به این شکل نگاه کنم. در عین حال که طرفدار آزادی پیمان هستیم، معتقدم که نمی شود با دین و ایمان مردم، چنین بازی کرد. این یک مقدار، افراط است. به خصوص برای سینما که قدرت فراوانی دارد. در به دست گرفتن احساسات مردم و تأثیر گذاری لحظه ای و آنی بر افکار عمومی نقش دارد. به ویژه در مورد فیلمها و داستانهایی همچون «راز داوینچی» که مسائل، ریشه ای تر است. چراکه دقیقاً باور و ایمان مردم را نشانه گرفته است. اگر در مورد اول، یکسری حرکتهای فیزیکی و هیجانات، حاکم بود، اما در مورد دوم، منطق و ایمان مردم را به چالش می کشد و سعی در کشیدن همه به دایره شک و تردید دارد و در عین حال، تأکید دارد که صهیونیسم و فراماسونری قدرتهای فناپذیر و عظیمی هستند.

و نیز می بینیم که چیزی جز شیطان پرستی را جایگزین نمی کند.

بله، چون نیازی بدان ندارد. چراکه با همان ایجاد شک و تردید در شما (به عنوان مخاطب)، او پیروز است. ببینید، در دایره علم، شک سرآغاز گسترش و پیشرفت و تکامل است. اما در دایره ادیان چنین نیست. شما می توانید دائماً به فکر گسترش آگاهیهای دینی و ایمانی خود باشید، اما شک به حقانیت و باورها و اصول در ادیان به این شکل نمی تواند پذیرفته شود. ادیان، قادر نیستند این را بپذیرند.

اجازه بدهید از زاویه های دیگر به موضوع این کتاب نگاه کنیم. بحث در مورد نکات طرح شده در چنین کتابهایی، مثل به بحث کشیدن سفید یا سیاه بودن ماست است. در حالی که اصل بحث این است که آیا آنچه را پیش رو داریم، ماست هست یا چیز دیگر است، اگر شما وارد بحث سفیدی و سیاهی ماست شوید، در گمراهی

خواهید افتاد و پا در راهی می گذارید که عمرتان را به تباهی می کشد. اما اگر اعتقاد پیدا کردید که بله ماست است، یعنی دیگر بحثی نداریم.

حضور ادیان، ملل و باورهای مختلف دنیا در کنار هم می تواند شعاع دید ما را گسترده تر و رنگین تر کند و حضور رنگها را در نزد انسان، بیشتر و بیشتر کند. این رنگها به ما اجازه می دهد دنیا را بهتر ببینیم. اما نویسندگان چنین کتابها و سازندگان چنین فیلمهایی در پی آن اند تا با رنگهای مصنوعی خود، که در ضمن بسیار هم فریبنده است، ارزشهای خواننده و بیننده را زیر سؤال ببرند و ضمن ایجاد خلل در باورهای ملی و مذهبی آنان زاویه دید خاصی را به ایشان تحمیل کنند و از این طریق به اهداف خود دست یابند. که حضور خرقةهای عجیب و غریب دینی که از سوی دولتهایی خاص تغذیه می شوند نیز چنین است. مثلاً خرقةهایی مثل «شاهدان یهود» در مسیحیت داریم که تمام آنچه را که به قول خودشان غیر از خداست، بت پرستی می دانند. بر طبق باورهای آنها احترام گذاشتن به پرچم و سرود ملی و حفظ و نگهداری مرزهای کشور، بت پرستی محسوب می شود.

اینها چه معنایی می تواند داشته باشد، جز ایجاد بی اعتنایی نسبت به وضعیت فعلی و آینده (به لحاظ سیاسی و اجتماعی). و از اینجا است که می گوئیم این فرقه های ساختگی، ملتها و اقوام را از حقانیت، واقعیتها و اوضاع حاکم، به دور نگاه می دارند؛ تا از این راه به منافع خودشان که همانا منافع قدرتهای آشکار و پنهان امپریالیستی و صهیونیستی است، دست یابند.

و این فرقه ها عملهای شده اند به نام دین و به کام آنها! دقیقاً! ببینید یکی از حساس ترین موارد در نزد انسانها مسائل اعتقادی و دینی آنهاست. چنان که اگر شما بتوانید روح انسانها را در دست بگیرید، جسم آنها دیگر به درد نمی خورد. اگر توانستید در ایمان آنها تزلزل ایجاد کنید و یا خط خاصی در آن به وجود بیاورید، مبارزه را برده اید. چه بسیار جنگها را در تاریخ می بینیم که علی رغم آنکه حریف به لحاظ تعداد، کمتر است، اما در نبرد، پیروز میدان می شود. چراکه به کار خود، اعتقاد و ایمان دارد. یعنی ایمان در افراد، آنها را در مقابل سختیها قوی تر می کند. در حالی که کمیت، قادر به جبران نقصان ایمان نیست.

ظاهراً شروع داستان راز داوینچی سال دو هزار است. به نوعی این تفکر تداعی می شود که در سال ۲۰۰۱ و ظهور هزاره جدید، می بایست شاهد رستاخیز مسیح می بودیم. در حالی که چنین اتفاقی نمی افتد. این را چگونه می بینید؟

این، باز مسئله تاریخ سازی است. برخی از فرق، این بحث را مطرح می کردند که حضرت مسیح گفته است که دو هزار سال پس از ظهور، باز خواهیم گشت. در حالی که مادر تاریخ

دینی، هر چند بحث در مورد بازگشت مجدد مسیح را داریم، اما در عین حال به لحاظ زمانی، وقت مشخص شده‌ای را نداریم. رستاخیز آرمانی در دیگر ادیان الهی نیز مطرح شده، اما در عین حال هیچ کدام، زمان خاصی را برای آن تعیین نکرده‌اند و نمی‌توانند تعیین کنند.

برای اینکه از دست بشر، خارج است.

بله، و نیز اینکه انسان را به افسردگی خواهد کشاند. شاید به این شکل بتوان گفت که مثل مشخص کردن عمر آدمی است. ببینید! معمولاً آدمی، هیچ وقت در فکر آن نیست که فردای مشخصی، عمرش به پایان برسد. او چنان زندگی می‌کند که گویی حیاتی ابدی دارد. حال اگر به یکی بگویند که شما دقیقاً پنجاه سال دیگر خواهی مرد و او نیز به این باور برسد، در آن زمان، شروع به شمارش معکوس خواهد کرد و هر روز پیر و پیرتر خواهد شد. چرا که با این رفتار، در واقع روح او را کشته‌ایم، اما اگر همین آدم، دو سال دیگر بمیرد ولی در مورد زمان مرگش، آگاه نباشد، مطمئناً پیر نخواهد شد و تا لحظه مرگ نیز زندگی خواهد کرد.

درست به همین خاطر نیز ادیان، تاریخ دقیقی را مشخص نمی‌کنند. اما برخلاف آن، فرقه‌های وابسته، با طرح چنین مسائلی، سعی در ضربه‌زدن به ایمان مردم دارند. قبلاً نیز تأکید کردم، این فرقه‌ها نه تنها دینی نیستند، بلکه کاملاً ریشه سیاسی دارند، و از سوی کشورهای امپریالیستی و صهیونیسم، هدایت می‌شوند.

یعنی محافظی هستند که سود آنها را در واقع، استعمار خواهد برد.

بله، چنین است. شاید اینجا بد نباشد به موردی نیز اشاره کنم. برخی از سیاسیون و روشنفکران، به مشکلی با مسئله فلسطین برخورد می‌کنند که گویی اگر فلسطینیان مسیحی بودند، صهیونیستها دیگر دست به غارت و کشتار آنها نمی‌زدند. در حالی که اگر دست به چنین اعمالی نمی‌زدند که دیگر صهیونیست نمی‌شدند. این، همان مسئله‌ای است که ما باید درک کنیم که اینها نه دشمن فلسطینی به عنوان مسلمان نیستند، بلکه اینها دشمن فلسطینی هستند؛ و فرق هم نمی‌کند که او مسلمان باشد یا مسیحی، زرتشتی و یا حتی یهودی. مشکل اینها با فلسطینیهاست. اینها در پی تثبیت اشغالگری خود در آن محدوده هستند. اینها می‌خواهند روحیه فلسطینی را بکشند. می‌خواهند او را به تسلیم بکشاند. آنان نه به دنبال از بین بردن باور خاص دینی، بلکه در پی از بین بردن این باور هستند که فلسطینیها قادرند در مقابل صهیونیستها به پیروزی برسند. آنها می‌خواهند ایمان به پیروزی را از بین ببرند. می‌خواهند ایمان به حق را از بین ببرند. و فرقی هم نمی‌کند که این حق، به چه شکلی تعریف شده باشد.

ببینید! من فکر می‌کنم تمامی این ادیان، وسیله‌ای هستند برای رسیدن به خدا. اگر آن هدف باشد، پس با از بین بردن این وسیله‌ها، کار دشمن به نتیجه نمی‌رسد. آنها می‌خواهند عامل آن وسیله و آن ایمانی که در راه هدف خاص، تبلور می‌یابد را از بین ببرند و بشکنند. و وقتی بدان دست یافتند، یعنی یأس و ناامیدی را جایگزین ایمان کرده‌اند و به پیروزی رسیده‌اند. حال یک بار از طریق کتاب، این کار را می‌کنند، یک بار به وسیله اسلحه، و در جایی دیگر از طریق فیلم و امثال آن.

بخش تاریخدان و اسطوره‌شناس آمریکایی «لنگدان» نیز جالب به نظر می‌آید: یک مدیر، یک عقل کل، که اشتباه نمی‌کند، در عین حال قرار را محترم می‌شمارد. و او، آمریکایی و متحد دائمی صهیونیسم است.

در عین اینکه فردش یک مسیحی معتقد هست، در خدمت ایده‌ای در می‌آید که بر ضد مسیحیت است. این مورد را به این شکل نیز می‌توان توضیح داد که: حضور لنگدان آمریکایی که به نوعی ناجی جریان هست و نیز تأکید نویسنده، بر تبرئه واتیکان در این بین، حرکتی است در جهت کنترل ضدیت با مسیحیان و نیز آمریکائیهایی یعنی در همان حالی که حرف خود را زده است، می‌گوید: منظورم شما نبودید.

مسیحیت را زیر سؤال می‌برد. اما در همان حال تأکید می‌کند که آن آمریکایی ناجی است، آدم خوبی است، طرفدار آزادی است. و علی‌رغم اینکه دین خود را تغییر نمی‌دهد، سعی می‌کند که برای دیگری جانفشانی کند. و حتی، پس از به دست آوردن نقشه جنجالی سنگ تاج، آن را به صاحب آن «صوفی» که قهرمان اصلی داستان است و داستان نیز به وی ختم می‌شود و در واقع «مجدلیه» خود اوست؛ تحویل می‌دهد.

مریم مجدلیه در واقع همین است. کلمه صوفیا را هم که از ریشه یونانی آن می‌خواند و می‌گوید معنای اسم تو حکمت است. و لقبی هم که پدر بزرگت به تو اطلاق می‌کرده، (به عنوان پرنسس) به این خاطر است که تو به اصلیت خودت برمی‌گردی. به آن قوم برتر.

و من می‌پرسم چرا پرنسس؟ چنان که می‌دانیم همه آنانی که حضرت مسیح را مصلوب کردند، بر بالای سرش لوحی کوبیدند که بر آن نوشته شده بود «عیسی ناصری، سلطان یهود». که البته نه، برای اینکه بدان باور داشتند، بلکه بدین ترتیب می‌خواستند حضرت را به سخره گیرند. حال نیز با پرنسس نامیدن یک زن سی و دو ساله خوش چهره فرانسوی که به دنبال مشاهده عینی واقعیت عریانی از مراسم فراماسونری پدر بزرگ خود، (که در واقع پدر بزرگ نیست) از منزل گریخته و در ضمن با محل تجمع روسپیان و معتادان نیز ناآشنا نیست، و عداوت دو هزار ساله خویش با مسیح و مسیحیت را بار دیگر به نمایش می‌گذارد ...

